انتشارات دانشگاه تهران
۳۰۱

یادبود هفتصدمین سال خواجه نصیر طوسی

آغاز و انجام

«تذکره»

تألیف

خواجه نصیر الدین طوسی

بکوشش
ایرج افشار

[illegible] ۱۱۳۴

چاپخانهٔ دانشگاه



تصویر خواجه نصیر طوسی
(کار استاد هنرمند آقای ابوالحسن صدیقی)

یادبود هفتصدمین سال خواجه نصیر طوسی

انتشارات دانشگاه تهران

۳۰۱

آغاز و انجام

(تذکره)

تألیف

خواجه نصیرالدین طوسی

بکوشش

ایرج افشار

[illegible] ۱۳۳۵

تهران

چاپخانهٔ دانشگاه

بسم‌الله الرحمن الرحیم

« ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمةً انک انت‌الوهاب »، « ربنا انک جامع‌الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد ». سپاس آفریدگاری را که آغاز همه از اوست وانجام همه بدوست، بلکه خود همه اوست. ودرود بر پیغمبران که راه نمایان خلق‌اند بآغاز وانجام، خصوصاً بر محمد النبی صلی الله علیه وآله.

دوستی از عزیزان از محرر این «تذکره» التماس کرد که نبذی از آنچه سالکان راه آخرت مشاهده کرده اند از انجام کار آفرینش شبیه بآنچه در «کتاب» مسطوراست وبر زبان انبیاء واولیاء علیهم السلام مذکور از احوال قیامت وبهشت ودوزخ وغیر آن ثبت کند برآن وجه که اهل بینش مشاهده می‌کنند. هر چند این التماس متعذر بود بحکم آنکه نه هرچه هست نصیب هر کسی است، و نه هر نصیب کسی بتواند دیدن، ونه هرچه بیند بتواند دانستن، و نه هر چه بداند بتواند گفتن، ونه هرچه گوید بتواند نبشت. چه اگر دیدن بعین بود دانستن باثر تواند بود، واگر دانستن بتصور بود گفتن باخبار تواند بود، واگر گفتن بتصریح بود نبشتن بتعریض وتلویح تواند بود، ولیس الخبر کالمعاینة فکیف اذا کان الخبر بالایماء والاشارة. اما چون خاطرش بآن متلطف بود چاره نداشت از اسعاف بآنچه ممکن باشد. پس اگر این «تذکره» از آنچه مراد آن عزیز باشد قاصرآید باید که چون عذر واضح است مؤاخذه نفرماید. واو و دیگر متأملان بعین‌الرضا ملاحظه و مطالعه کنند و خللی که ببینند اصلاح واجب

شمرند، «وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب»؛ ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا ، و ما تشاؤن الا ان یشاءالله انالله کان علیماً حکیماً، یدخل من یشاء فی رحمته و الظالمین اعد لهم عذاباً الیماً» ؛ «اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه و ادخلنا فی رحمتک بحق المصطفی من عبادك انک علی کل شیء قدیر وانت حسبنا» .

ابتداء شروع در مطلوب وضع اساس این تذکره بر بیست فصل افتاد :

فصل اول : درصفت راه آخرت و ذکر سالکانش و اسباب اعراض مردم در جهان از آن و آفات آن اعراض ؛

فصل دوم: در اشاره بمبدأ و معاد و آمدن از فطرت اولی ورسیدن بآنجا و ذکر شب‌قدر و روزقیامت ؛

فصل سیم : در اشاره بهر دو جهان و ذکر مراتب مردم در این جهان و در آن جهان ؛

فصل چهارم: در اشاره بمکان و زمان آخرت ؛

فصل پنجم : در اشاره بحشر خلایق ؛

فصل ششم : در ذکر احوال اصناف خلق در آن جهان‌وذکر بهشت ودوزخ ؛

فصل هفتم: در اشاره بصراط ؛

فصل هشتم: در اشاره بصحایف اعمال وکرام الکاتبین و نزول ملائکه و شیاطین به نیکان و بدان؛

فصل نهم : در اشاره بثواب و بحساب وبطبقات اهل‌حساب؛

فصل دهم : در اشاره بوزن اعمال و ذکر میزان ؛

فصل یازدهم: در اشاره بطیّ آسمانها ؛

فصل دوازدهم: در اشاره بنفخات صور و تبدیل زمین و آسمان ؛

فصل سیزدهم: در اشاره، بحالهائی که در روز قیامت پدید آید و حادث شود و وقوف خلق بعرصات ؛

فصل چهاردهم: در اشاره بدرهای بهشت و دوزخ ؛

فصل پانزدهم: در اشاره بزبانیهٔ دوزخ ؛

فصل شانزدهم: در اشاره بجویهای بهشت بازاء آن ؛

فصل هفدهم: در اشاره بخازن بهشت و دوزخ و رسیدن مردم بفطرت اولی که در نشاهٔ اولی بود ؛

فصل هیجدهم: در اشاره بدرخت طوبی و درخت زقوم ؛

فصل نوزدهم: در اشاره بحورالعین ؛

فصل بیستم: در اشاره بثواب و عقاب و عدل او .

فصل اول

درصفت راه آخرت وذکر سالکانش واسباب اعراض مردم از آن وآفات اعراض

بدانکه راه آخرت ظاهر است و راهبران معتمد و نشانهای راه مکشوف و سلوکش آسان، ولیکن مردم از آن معرضند «وکاین من آیة فی السموات و الارض یمرون علیها وهم عنها معرضون». اما سبب آسانی سلوك آنست که این راه همانست که مردم از آنجا آمده‌اند. پس آنچه دیدنیست یکبار دیده است، و آنچه شنیدنیست یکبارشنیده است و لیکن فراموش کرده است، « و لقد عهدنا الی ادم من قبل فنسی و لم نجد له عزماً »؛ و درین دقیقه میگوید: «ارجعوا و رآئکم فالتمسوا نوراً». ودر فراموشی از آن جهت بمانده است که چشمی که بآن چشم دیده است و گوشی که بآن گوش شنیده است باز نمیکند تا حالش بآن رسیده است، « و ان تدعوهم الی الهدی لا یسمعوا و تریهم ینظرون الیك و هم لا یبصرون». چه اگر بشنیدی شنیدهٔ اول یاد کردی، « کلا انها تذکرة فمن شاء ذکره». و اگر بدیدی دیدهٔ اول بشناختی، « من نظر اعتبر و من اعتبر عرف و اول الدین معرفته». واما سبب اعراض سه چیز است چنانکه گفته اند: «روساء الشیاطین ثلثة». اول شوائب طبیعت، مانند شهوت و غضب و توابع آن از حب مال و جاه و غیر آن، « تلك الدار الاخرة نجعلها للذین

لا یریدون علواً فی الارض و لا فساداً والعاقبة للمتقین ». دویم وساوس عادت مانند تسویلات نفس امّاره و تزیینات اعمال غیر صالحه بسبب خیالات فاسده و اوهام کاذبه ولوازم آن از اخلاق رذیله وملکات ذمیمه ، « قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا، الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعاً » . سیم نوامیس امثله، مانند متابعات غولان آدمی پیکر و تقلید جاهلان عالم نما و اجابت استغواء و استهواء شیاطین جن و انس و مغرور شدن بخدع و تلبیسات ایشان ، «ربنا ارنا اللذین اضلانا من الجن و الانس نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من الاسفلین». و ثمرهٔ اعراض در این جهان تنگی آن جهان وشقاوت جاودانی باشد ، « و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکاً و نحشره یوم القیمة اعمی ، قال رب لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیراً ، قال کذلک اتتک ایاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی». و کدام شقاوت بود بالای آنکه کسی نزدیک خدای تعالی منسی باشد وکوری در این موضع کوری دلست ، « فانها لاتعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور» . و آنرا مراتبست : ختم و طبع و رین ، « ختم الله علی قلوبهم بل طبع الله علیها بکفرهم کلا بل ران علی قلوبهم». و این نهایت مراتب کوری است ، گرچه مؤدیست بحجاب بزرگتر ، « کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون » . و بزرگترین آفات آنست که بیشتر کسانی که مردمان ایشان را از راهبران میشمرند از آن راه بیخبرند، «یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا و هم عن الاخرة هم غافلون». و متابعت ایشان الا ضلالت نیفزاید ، « و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوك عن سبیل الله ان یتبعون الاالظن و ان هم الا یخرصون » . پس طالب سلوك و سالك را

جز اعتصام بحبل الهی که «و اعتصموا بحبل الله جمیعاً» چاره

نیست و تمسک جز بکلمات تامات او که «تمت کلمة ربک صدقاً

و عدلاً لامبدل لکلماته» نیست «و کفی بربک هادیاً و نصیراً».

فصل دوم

در اشاره بمبدأ و معاد و آمدن از فطرت اولی و رسیدن بانجام و ذکر شب قدر و روز قیامت

مبدأ فطرت اولی است ومعاد عود بآن فطرت است، «فاقم وجهک للدین حنیفاً فطرة الله التی فطرالناس علیها لا تبدیل لخلق‌الله ذلک الدین‌القیم»؛ که اول خدا بود و هیچ نه، «کان الله و لم یکن معه شیءٌ». پس خلق را از نیست هست گردانیده، «وقد خلقتک من قبل و لم تک شیئاً». و به آخر خلق نیست شوند و خدا هست بداند، «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذی الجلال والاکرام». پس چنانکه هست شدن خلق بعد از نیستی مبدأ خلق است، نیست‌شدن بعد ازهستی معادشان باشد. چه آمدن‌و رفتن چون مقابل یکدیگرند هر یک عین‌دیگری‌تواند بود، «کما بدانا اول‌خلق نعیده». واز اینجاست که بحکم مبدأ خدا بگوید و خلق جواب دهد «الست بربکم قالوا بلی» و بحکم معاد خدا بگوید و هم خدا جواب دهد «لمن الملک الیوم‌لله الواحد القهار». وخلق‌چون اول‌از خدا وجود یافته‌اند ونبوده‌اند پس بآخر هست شده اند، پس وجود بخدای سپارند، «وان الی ربک الرجعی» پس نیست شوند، «کل شیء هالک الا وجهه»، منه المبدأ والیه المعاد. نیستی اول‌بهشتی است که آدم در آنجا بود، «اسکن انت و زوجک الجنة». و هستی بعد از نیستی آمدن بدنیاست، «اهبطوا منها جمیعاً». و نیستی دوم که فناء در توحید است بهشتی است که معاد

موحد باشد آنجاست ، «ارجعی الی ربک راضية مرضية فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی» . آمدن از بهشت بدنیا توجه از کمال بنقصان است و بیفتادن از فطرت ، و لامحاله صدور خلق از خالق جز براین نمط نتواند بود و رفتن از دنیا ببهشت توجه ازنقصان بکمال است و رسیدن با فطرت ، ولامحاله رجوع خلق با خالق جز بر این نسق صورت نبندد ، «الله یبدؤ الخلق ثم یعیده ثم الیه ترجعون» . پس اول نزول و هبوط است ، ودویم عروج و صعود . اول افول نور ، دوم طلوع نور ، « الله نورالسموات و الارض» . باین سبب عبارت از مبدأ بشب کردهاند و آن شب قدر است وعبارت از معاد بروز و آن روز قیامت است ، در شب قدر «تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر » . در روز قیامت « تعرج الملائکة و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة» . وچون کمال مبدأ بمعاد است همچنانکه کمال شب بروز استو کمال روز بماه و کمال ماه بسال ، پس اگر مبدأ شب قدر است معاد روز قیامت است و اگر شب قدر نسبت بماه دارد ، « لیلة القدر خیر من الف شهر تنزل الملائکة و الروح» روز قیامت نسبت بسال دارد، «و یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة مما تعدون» . وبوجهی اگرمبدأ نسبت بروزدارد، «خمرت طینة ادم بیدی اربعون صباحاً » معاد نسبت بسال دارد که « ما بین النفختین اربعون عاماً» . و اگر شب قدر بر هزار ماه تفضیل دارد، «لیلة القدر خیر من الف شهر» روز قیامت بقدر پنجاه هزارسال است، «فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة فاصبر صبراً لجمیلا» . موسیع که مراد مبدأ است و صاحب تنزیل و صاحب غربست که موقع افول نور باشد، «وما کنت بجانب الغربی اذ قضینا الی موسی الامر، اول

ما کتب الله تعالی التوریة . وعیسی ع که مراد معاد است وصاحب تأویل صاحب شرق است که موضع طلوع نور باشد ، «واذکر فی الکتاب مریم اذانتبذت من اهلها مکاناً شرقیاً ، و انه لعلم للساعة » و محمد صلی الله علیه و آله که جامع هر دو است بوجهی متوسط است و بوجهی از هر دو مبرا . اما جامع ، بحکم اینکه در مبدأ منزلتی دارد که «کنت نبیاً و ادم بین الماء و الطین. لکل شیء جوهر و جوهرالخلق محمد صلی الله علیه و آله » ؛ و در معاد هم مرتبتی دارد که شفیع روز حشر است ، « ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی» . و اما متوسط بحکم آنکه از وسط عالم روی بمغرب باید کرد تا روی بقبلهٔ موسی باشد و بمشرق تا بقبلهٔ عیسی باشد و بمیان هردو تا قبلهٔ محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باشد که «مابین المشرق و المغرب قبلتی» . و اما از هر دو مبرا بحکم « انه لاشرقیة ولا غربیة » است ، « ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون» .

فصل سیم

در اشاره بهردوجهان وذکر مراتب مردم دراین جهان و در آن جهان

خدای تعالی را بحکم آنکه اوّل و آخر است اورا دو عالم است: یکی عالم خلق و دیگری عالم امر، یکی عالم ملک ودیگر عالم ملکوت، یکی عالم غیب و دیگر عالم شهادت، که ابن محسوس است و آن معقول. و بحکم آنکه ظاهر و باطن است دو عالم است: یکی دنیا و یکی آخرت، یکی این جهان، یکی [آن] جهان که این مبدأست و آن معاد. و خلق را چون گذر بر این عالمهاست از دنیا بآخرت، از این جهان بآن جهان، از خلق بامر، و از ملک بملکوت، و از شهادت بغیب رفتن ضرور است و انبیاء را علیهم السلام بابن سبب فرستاده اند تا ایشان را از عالمی بعالمی خوانند، چنانکه کتب منزله جمله بر آن مقرراست. پس دعوت نبی بانباء است و نباء آن عالمست که خلق بآنجا مبرونه، «عم یتسائلون، عن النباء العظیم، الذی هم فیه مختلفون». خلق در دنیا در برازخ اند و برزخ سدیست ظلمانی میان مبدأ و معاد، «و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون» و مردم آنجا بعضی خفته اند و بعضی مرده. خفتگان بحکم «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا الدنیا

حلم». و مردگان بحکم «اموات غیر أحیاء» «و ما انت بمسمع من فی القبور» و هرکه از این زندگانی بمرد از خواب برخاست و قیامت بر خاستن بود، «فاذا ماتوا انتبهوا ، من مات فقد قامت قیامته». ولیکن مرگ دو مرگ است : یکی مرك ارادی ، «موتوا قبل ان تموتوا» ، ودیگری مرك طبیعی که «أینما تکونوا یدرککم الموت». هرکه بمرگ ارادی بمرد بزندگانی جاوید زنده شود ، «مت بالا- رادة تحیی بالطبیعة». و هرکه بمرگ طبیعی بمرد بهلاك جاودانی افتد ، «ویل لمن انتبه بعد الموت». سرّ قیامت سرّی است بس بزرگ، انبیاء رااجازت کشف آن سرّ ندادهاند، چه انبیاء اصحاب شریعتند، اصحاب قیامت دیگرانند ، «انما انت منذر و لکل قوم هاد»؛ ومحمد صلی الله علیه و آله و سلم به قرب قیامت مخصوص است «انا و الساعة کهاتین» حالش با قیامت اینست ، «یسئلونك عن الساعة أیان مرساها ، فیم انت من ذکریها ،الی ربک منتهیها، انما انت منذر من یخشیها». قیامت روز ثواب است وشریعت روز عمل ، «الیوم عمل بلا ثواب و غداً ثواب بلا عمل». پیغمبران در روز قیامت گواهان باشند ، «فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بك علی هؤلاء شهیداً» حاکم قیامت دیگر است ، «و جیء بالنبیین و الشهداء و قضی بینهم بالحق». شریعت راه راست است، از شارع گرفته اند و قیامت مقصد. صاحب شریعت می فرماید بقیامت «ما ادری ما یفعل بی و لا بکم». خلق سالکان اند و تا اثری از مقصد بسالك نرسد سلوکش دست ندهد ، و هیچ سالک تا از مقصد آگاه نشود

بدان راغب نگردد و در حرکت نیاید و آگاهی از مقصد معرفت است و رغبت بآن محبت. پس تا باعارف محبت نباشد اورا سلوك دست ندهد. و محبت و معرفت اثر وصول است و کمالش عین وصول و آنرا حشر خوانند که، «المرء یحشر مع من احب». و درآگاهی مراتب است چون : ظن و علم و ابصار. ظن بوجهی این جهانی است وعلم آن جهانی ، چه اینجا «الا انهم فی مریة» است و آنجا «ثم یجمعکم الی یوم القیمة لا ریب فیه» . و علم بوجهی این جهانی است و مشاهده و رؤیت آن جهانی، «کلا لو تعلمون علم الیقین ، لترون الجحیم ، ثم لترونها عین الیقین» . اثر اول که از وصول سالك را باشد ایمان است، و اثر دویم ایقان بتحقیق آن ایمان و تصدیق باشد ، «وماانت بمؤمن لنا» ایقان است ، « ان هذا لهو حق الیقین» . ایمان بسب آنچه در عالم غیب از آن محجوب اند، « یؤمنون بالله والیوم الاخر» . وایقان بحسب آنچه درعالم شهادت آنرا مشاهدند. پس ایمان نصیب این دنیاست، «یؤمنون بالغیب» ؛ وایقان نصیب اهل آخرت ، «و بالاخرة هم یوقنون» . اینجا «من اقبل ما اوتیتم الیقین» میگوید که دعوت بایمان است ، «امنوا بربکم»؛ و کمال ایمان بایقان است، « و اعبد ربك حتی یأتیك الیقین» . ایمان‌را مراتب است : اول « قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا أسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم » ، وسط « و قلبه مطمئن بالایمان ، آخر یا ایها الذین امنوا امنوا ». و « اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و امنوا » دلیل است براختلاف ایمان. و ایمان را نیز شرائط است : « فلا و ربك لایؤمنون حتی

یحکموك فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت ویسلموا تسلیماً »، اول انقیاد فرمان ، بعد از [آن] رضا بقضا ،بعد از آن تسلیم. و ایقان را نیز مراتب است: « کلا سوف تعلمون،ثم کلاسوف تعلمون، کلالو تعلمون علم‌الیقین،لترون‌الجحیم، ثم لترونها عین الیقین، ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم » . مشاهدهٔ دوزخ بعد از حصول علم - الیقین است ، ومشاهدهٔ بهشت قبل از سؤال از آنکه هنوز علم حکم غیب دارد و بعد ازحصول علم عین الیقین است چه با علم هنوز حجاب باقیست بعین و یا عین باقیست باثر. اهل گمان پندارند که قیامت هم بزمان دور است ، « و ما اظن الساعة قائمة » ؛ و هم بمکان « و یقذفون بالغیب من مکان بعید » . و اهل یقین دانند که هم بزمان نزدیکست، « اقتربت الساعة » و هم بمکان ، «و أخذوا من مکان قریب؛ الا انهم یرونه‌بعیداً ، و نراه قریباً » که پیغمبر علیه‌السلام دست فراز کرد و میوهٔ بهشت بر گرفت و تا حادثهٔ مشاهدهٔ آن حال نکرد بر آنکه او مؤمن حقیقی است حکم نکرد « اذ قال له کیف اصبحت یا حارثة ؟ قال اصبحت مؤمناً حقاً . قال علیه‌السلام لکل حق حقیقة؛ فما حقیقة ایمانك ؟ قال رایت اهل الجنة یتزاورون و رایت اهل النار یتعاورون و رایت عرش ربی بارزاً . فقال علیه السلام اصبت فالزم ثم قال علیه السلام لانس بن مالك هذا شاب نوّرالله قلبه بالایمان . »

فصل چهارم

در اشاره بمکان و زمان آخرت

چون دنیا ناقص است بمثابهٔ کودك ، و طفل را از دایه و گهواره گزیر نیست دایهٔ او زمان است و گهوارهٔ او مکان ، و بوجهی پدر او زمانست و مادر او مکان . و مکان و زمان هریک باثری از آثار مبدع خود مخصوص اند، و آن احاطت است بکاینات. چه این احاطه خدای راست ، « و الله بکل شیء محیط ». و زمان را احاطه که اثر مبدعست چنان حاصل آید که بعضی از آن اول باشد و بعضی آخر و مکان را چنانکه بعضی ظاهر باشد و بعضی باطن وچون هر دو بذات و بطبع نیستند هیچکدام در هیچکدام تمام نیست . پس وجود هر بعضی از زمان اقتضاء عدم بعضی دیگر می‌کند . و حضور بعضی از مکان اقتضاء غیبت بعضی دیگر میکند. گذشته زمان نیست و آینده همچنین. اگر زمان وجودی دارد وجود حال است که کمترین زمانی است، واز خردی مقداری ندارد . حکماء آن را آن خوانند . و اگر مکان را احاطتی هست همه مکان راست نه جزوی را ازو ، و همه مکان راست که آسمان و زمین و دیگر کائنات را حاویست . و آخرت از زمان و مکان مبراست ، چه ازنقصان منزه است . اما نشانها که از آن باهل زمان و مکان دهند گاه زمانی بود و گاه

مکانی تا بلسان قوسه بود . و نشان زمان بکمتربن زمان تواند بود مانند حال ، « و ما امر الساعة الا کلمح البصر أو هو أقرب ». ونشان مکانِ بفراخ ترین مکانی « وجنة عرضها کعرض السموات والارض » . و ابداع هم زمانی ، نیست و صفت او بکمتر زمانی کنند ، « و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر ». پس مبدأ و معاد از ین روی نیز متشابهند ، یقین که آخرتی است ؛ تعلقش بزمان و مکان هم بربن سیاقت گیرد ، اما تعلقش بقلت زمان چنانکه گفته اند « الیقینیات لحظات » وبوسعت مکان ، « افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه ».

فصل پنجم

در اشاره بحشر خلایق

زمان علت تغّیر است علی‌الاطلاق و مکان علت تکثّر است علی الاطلاق. و تغّیر و تکثّر عات محجوب شدن بعضی موجودات از بعضی. جون بقیامت زمان و مکان مرتفع شود حجابها بر خیزد و خلق اولین و آخرین مجتمع باشند. پس قیامت روز جمع است، « یوم یجمعکم لیوم الجمع ». بوجهی روز فصل است، چه دنیا کون متشابه است. در وی حق و باطل متشابه نماید، متخاصمان در برابر نشسته‌اند. آخرت کون مباینت است، « و یوم یقوم الساعة یومئذ یتفرقون »، حق را از باطل جدا کنند، « لیمیزالله الخبیث من الطیب ». خصومت متخاصمان فصل کنند، و بحقیقت حق و باطل حکم کنند، لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة، لیحق الحق و یبطل الباطل ». پس قیامت روز فصل است. اما این فصل هم اقتضای آن جمع میکند که در پیش بیاید، « هذا یوم الفصل جمعناکم و الاولین ». حشر جمع باشد. پس روز قیامت حشر است، و حشرناهم فلم نغادر منهم احداً. اما حشرها هم متفاوتست، قومی را چنین است که یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفداً › و قومی را چنین که « ویوم یحشر أعداء الله الی النار » بر جمله حشر هر کسی با آن باشد که سلوکش در طلب آن بوده باشد، « و احشره

مع من کان یتولاه». و باین سبب « احشروا الذین ظلموا و أزواجهم»، و همچنین « فوربک لنحشرنهم و الشیاطین » تا بحدی که « لو احب احدکم حجراً یحشر معه ». وچون آثار افعال مدبران برازخ حیوانی چنانکه بعد ازاین گفته شود مصور و حاضر کنند آن اصناف را جمله حشر کرده باشند « و اذا الوحوش حشرت ». و حشر هر کسی برصورت ذاتی آن کس تواند بود، چه آنجاحجاب مرتفع است که « و برزوالله والواحد القهار » ، تا باین سبب « یحشر الناس علی صور یحسن عندهم القردة و الخنازیر» وخود هم در این جهان « و جعل منهم القردة و الخنازیر و عبدالطاغوت ». و لکن در اینجهان کسانی بینندهٔ اهل آن جهان را باشند ، « ان فی ذلک لایات لقوم یعقلون » .

فصل ششم

در ذکر احوال اصناف خلق در آن جهان وذکر بهشت و دوزخ

کسانی که در این عالم در معرض سلوك راه آخرت اند سه طایفه اند :« و کنتم ازواجاً ثلثة، فاصحاب المیمنة مااصحاب المیمنة، واصحاب المشئمة مااصحاب المشئمة، والسابقون السابقون، اولئك المقربون».
همچنین «فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات». سابقان اهل وحدت اند از راه واز سلوك منزه، بل خود مقصد همه سالکان ایشان اند، « ولا تعد عیناك عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا». ایشانند آن گروهی که « ان حضروا لم یعرفوا و ان غابوا لم یفقدوا».
و اهل یمین نیکان عالم اند و ایشان را مراتب بسیار است بحسب درجات بهشت و در ثواب متفاوت اند، « ولکل درجات مما عملوا».
واهل شمال بدان عالم اند وایشان را اگر چه مراتب بسیاراست بحسب درکات دوزخ اما در عذاب متساویند، « قال لکل ضعف و لکن لاتعلمون »، وهمچنین « فانهم یومئذ فی العذاب مشترکون».
و هرسه طایفه را گذر بر دوزخ است، « و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتماً مقضیاً ». اما سابقان، « یمرون علی الصراط کالبرق الخاطف ». ایشان را از دوزخ گزیری نیست، « جزناها وهی خامده » سخن یکی از امامان اهل بیت علیهم‌السلام است در

جواب آنکه پرسید که شما را گذر بر دوزخ چون باشد ؟ و اما اهل یمین را از دوزخ نجات دهند و اما اهل شمال را در آنجا بگذارند ، « ثم ننجی الذین اتقوا و نذرالظالمین فیها جثیاً » . سابقان و اهل یمین به بهشت برسند ، اما کمال اهل یمین بهشت باشد و کمال بهشت بسابقان ، « ان الجنة اشوق الی سلمان من سلمان الی الجنة » ؛ ایشان را به بهشت التفاتی نبود ، « و لم یدخلوها و هم یطمعون» . ایشان اهل اعرافند ، « و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم» ایشانرا همه حالها یکسان باشد « لکیلا تأسوا علی مافاتکم و لا تفرحوا بما اتیکم » وصف حال ایشان است . اهل شمال اهل تضادند باحوال متضاده که در این عالم متقابل است ، مانند هستی و نیستی ، و مرگ و زندگانی و علم و جهل و قدرت و عجز ، و لذت و الم ، و سعادت و شقاوت ، باز مانده اند زیرا که بخود باز مانده‌اند . واز خود بخود خلاصی نتوان یافت ، « کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیذ و قوا العذاب » . لاجرم همیشه میان دو طرف سموم و زمهریر دوزخ مترددانـد . گاه باین طرف معذب و گاه بآن ، «لهم من فوقهم ظلل من النار ومن تحتهم ظلل » . چون در دنیا دو ربقهٔ طاعت که اول مرتبه ازمراتب ایمان است نیامده‌اند وزمام اختیار بدست خود باز گرفته‌اند و به آخرت محجوب بمانده اند « کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها» . و اهل یمین اهل رتبت‌اند ، همیشه درسلوك باشند تا کمالی بعد از کمالی و درجهٔ بالای درجهٔ حاصل

میکنند ، «لهم غرف من فوقها غرف»؛ از عذاب اهل تضاد خلاص یافته اند ؛ « لاخوف علیهم و لا هم یحزنون الحزن. علی مافات والخوف مما لم یات » چون بدنیا مجبور بوده اند ، « و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم » بآخرت مختار مطلق شده اند ، « لهم فیها مایشاؤن » ، تا بحکم عدل هر یکی را برجبر و اختیار نصیبی باشد . پس اگر این طایفه را بیکی از دوطرف تضاد ملابستی باشد آن تضاد نه تضاد حقیقی بود و ایشان بآن معاقب نباشند بل مثاب باشند و آن مانند حرارت زنجبیل و برودت کافور باشد که غریزی اند ، نه چون حرارت سموم و برودت زمهریر که غریب اند، « ان الابرار یشربون من کأس کان مزاجها کافوراً ، و یسقون فیها کأسا کان مزاجها زنجبیلا » ، همچنانکه منازعهٔ اهل رتبت منازعتی مجازی باشد ، « یتناز-عون فیها کأساً لا لغو فیها و لا تأثیماً » ؛ تا لاجرم « و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخواناً علی سرر متقابلین » . اما مخاصمت اهل تضاد مخاصمت حقیقی باشد ، « ان ذلک لحق تخاصم اهل-النار » تا لاجرم « کلما دخلت أمة لعنت أختها » . پس حرارت و برودت که متضادند گاهی هردو طرف سبب عذاب قوم میباشند ، چنانکه اهل دوزخ را . و گاه یکطرف سبب راحت قومی است ،« و ان برداً و سلاماً » است. اهل برد اهل یقین اند . و دیگر طرف که نار است سبب عذاب کسانی که مقابل ایشان باشد ، « الظانین بالله ظن السوء » . و گاه هر دوطرف سبب راحت قومی باشند چنانکه در در زنجبیل و کافور بگفتیم . و همچنین نار گاه سبب عذاب قومی است

مانند نار جحیم و گاه راحت قوی مانند آن نار که شخصی ازقسیم الجنة و النار التماس کرد که « یا قسیم النار اجعلنی من اهل النار» تا او بخندید و گفت « جعلتک » و بعد از آن با دیگران حاضران فرمود که خواهد از اهل قیامت باشد. و نیستی[را] هم اصناف است : نیستی قهر که بقیامت خاص و عام را باشد، « کل شیء هالک الا وجهه»؛ و نیستی لطف که اهل وحدت را باشد، « من احبنی محوت اثره »؛ و نیستی عنف که اهل دوزخ را باشد، « لاتبقی ولا تذر » .

فصل هفتم

در اشاره بصراط

صراط راه خداست، « و انک لتهدی الی صراط مستقیم، صراط ـ الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض. ادق من الشعر احد من السیف »، باریکی بسبب آنکه اگر اندك میلی بیکی از دو طرف تضاد افتد موجب هلاك بود، « و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار ». وتیزی بسبب آنکه مقام بر وی هم سبب هلاکت بود، « و من وقف علیه شقه بنصفین ».

دوزخیان از صراط بدوزخ افتند، « وان الذین لا یؤمنون بالا ـ خرة عن الصراط لناکبون ». از دوجانب صراط دوزخست، « الیمین و الشمال مزلتان »، بخلاف اهل اعراف که « الجنة علی یمینهم و الشمال علی شمالهم » باشد، « کلتا یدی الرحمن ».

فصل هشتم

در اشاره بصحایف اعمال و کرام‌الکاتبین و نزول ملائکه و شیاطین برنیکان و بدان

قول و فعل مادام که درکون اصوات و حرکات باشند از بقا وثبات بی نصیب باشند وچون بکون کتاب و تصویر آیند باقی وثابت شوند ، وهرکه قولی بگوید یا فعلی بکند اثری از آن باقی بماند، و باین سبب تکرار اقتضای اکتساب ملکه باشد که با وجود آن ملکه معادات با آن قول یا آن فعل آسان بود و اگر نه چنین بودی هیچ کس علم و صناعت و حرفت نتوانستی آموخت و تأدیب کودکان و تکمیل ناقصان را فایده نبودی . پس آن اثرکه از افعال و اقوال با مردم باقی بماند بحقیقت بمثابهٔ کتابت و تصویرآن افعال باشد ومحل آن کتابتها و تصوبر ها کتاب اقوال و صحیفهٔ اعمال خوانند که اعمال و اقوال چون مشخص شود کتاب باشند ، چنانچه بیان کنیم ان‌شاءالله العزیز . وکاتبان و مصوران آن مکتوبات و مصورات کرام‌الکاتبین باشند ، قومی که بریمین باشند حسنات اهل یمین نویسند وقومی که برشمال‌باشند سیئات اهل شمال‌نویسند ، « واذ یتلقی‌المتلقیان عن الیمین و عن‌الشمال قعید » . درخبر است که هرکه حسنهٔ کند ازآن حسنه فرشتهٔ در وجود آید که او را مثاب دارد ، و هرکه سیئهٔ کند از آن شیطانی در وجود آید که او را معذب دارد . وخود در قرآن میفرماید : « ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الاتخافوا ولا تحزنوا و ابشروابالجنةالتی کنتم‌توعدون،

نحن اولیائکم فی الحیوة‌الدنیا و فی الآخرة » و بمقابل آن « هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین ، تنزل علی کل افاك اثیم » و همچنین « و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین ». همین است که بعبارت اهل دانش ملکه گفته اند و بعبارت اهل بینش ملك وشیطان ، و مقصود از هردویکی باشد . واگرنه مراد بقا وثبات این ملکات بودی برخلود ثواب و عقاب را براعمالی که در زمان اندك کرده باشد وجهی نبودی ؛ و لکن حدیث « انما یخلد اهل‌الجنة فی الجنة و اهل‌النار فی‌النار بالنیات » ثابت و وارد است . پس هر که مثقال ذرهٔ نیکی کند یا بدی آن نیکی و بدی‌در کتاب مکتوب و مصور شود ومخلد و مؤبد بماند و چون پیش‌چشم ایشان دارند که « و اذا الصحف نشرت » کسانی که ازو غافل شده باشند گویند : « ما لهذا الکتاب لایغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصیها و وجدوا ما عملوا حاضراً و لایظلم ربك احداً » . و همچنین در اخبار بسیار آمده است که از گفتن تسبیحی یا فعل حسنهٔ حوری بیافرینند که دربهشت جاودانی از آن تمتع می یابند . و در دیگرجانب همچنین ازسیئات گناهکاران اشخاصی‌آفرینند که سبب‌محنت و عقوبت قومی شوند ، چنانکه در قصهٔ پسر نوح آمده است : « انه عمل غیر صالح » و در بنی‌اسرائیل «ولقدنجینابنی‌اسرائیل من‌العذاب‌المهین . من فرعون انه کان عالیاً من المسرفین » . در خبر است که « خلق الکافر من ذنب المؤمن » و امثال این بسیار است . و این جمله بحکم این باشد که « و ان الدار الاخرة لهی الحیوان

لو کانوا یعلمون » . پس هر چه در نظر اهل دنیا از ورای حجاب
باشد آنرا غیر حیوان بینند وچون آن حجاب وغطاء ازپیش بر گیرند
« فکشفنا عنک غطاءک فبصرك الیوم حدید » ، واین آنگاه بود که
از این حیوة که بحقیقت مرگست بمیرند و بحیوة جاودانی آنجهانی
که مرگ اینجهانی است زنده شوند ، « أو من کان میتاً فأحییناه و
جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج
منها » آنرا چنان بینند که باشد و اینست اجابت دعاء « اللهم ارنا
الاشیاء کما هی » . پس هر کس را بعد از کشف غطاء و حدّت بصر
کتاب خود بباید خواند و حساب خود بکرد « و کل انسان الزمناه
طائره فی عنقه ونخرج له یوم القیمة کتاباً یلقیه منشوراً ، اقرأ کتابك
کفی بنفسك الیوم علیك حسیباً » . اگر سابق بالخیرات باشد یا
اهل یمین بحکم « کما تعیشون تموتون و کما تموتون تبعثون»
کتابش از پیش رو یا از جانب راستش باز دهند ، « فاما من اوتی
کتابه بیمینه، فسوف یحاسب حساباً یسیراً » . و اگر از جملهٔ منکوسان
باشد ، « و لو تری اذا المجرمون نا کسوا رؤسهم عند ربهم »،یا اهل
شمال کتابش از وراء ظهرش باو دهند یا از جانب چپ، « و اما من
أوتی کتابه وراء ظهره . و اما من اوتی کتابه بشماله » .

فصل نهم

در اشاره بحساب و طبقات اهل حساب

در روز حساب مردمان سه طایفه باشند ، « یرزقون فیها بغیر حساب » . و ایشان سه صنف باشند :

صنف اول سابقان و اهل اعراف که از حساب منزه باشند . در خبر است که چون درویشان را بحسابگاه برند فرشتگان از ایشان حساب طلبند . گویند چه بما داده اید که حساب باز دهیم ؟ خطاب حضرت عزت رسد که نیک میگویند ، شما را با حساب ایشان کار نیست و خود خطاب با پیغمبر است در حق جماعتی که « ما علیک من حسابهم من شیء و ما من حسابک علیهم من شیء » .

صنف دوم جماعتی اند از اهل یمین که برسیئات اقدام ننموده باشند .

صنف سیم جماعتی که « یبدل الله سیئاتهم حسنات » .

اما اهل حساب نیز سه صنف باشند :

صنف اول جماعتی که دیوان اعمال ایشان از حسنات خالی باشد .

صنف دویم کسانی که « وحبط ما صنعوا فیها و باطل ما کانوا یعملون » درشأن ایشان است ، « و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه

هباء منثورا » .

و طایفهٔ سیّم از اهل حساب که « خلطوا عملا صالحاً وآخر سیئاً » و ایشان دو صنف باشند:

صنفی که حساب خود همیشه می کنند ، « حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا» شنیده‌اند، لاجرم بقیامت «یحاسب حساباً یسیراً» باشند .وصنفی که ازحساب و کتاب غافل بوده باشند ، لاجرم بمناقشهٔ حساب گرفتار شوند ،« و من نوقش فی الحساب فقد عذب » . و حساب عبارت از حصر وجمع آثار حسنات و سیئات است که تقدیم یافته باشد تابحکم عدل جزای خود هر یکی بیابند و موقنان همیشه مشاهد موقف حساب باشند ، « لایؤخر حساب المؤمن الی یوم القیمة » .

فصل دهم

در اشاره بوزن اعمال و ذکر میزان

« الوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاؤلئک هم‌المفلحون ، و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم » . هر اثر فعل که اقتضای اطمینان نفس فاعلی می‌کند نسبت آن بثقل اولی ، چه مثقلات کشتی‌ها را از اضطراب و حرکات ناهموار نگاه دارند. و هر اثری که اقتضای تحیّر نفس و تتبع هوی کند نسبتش بخفت اولی، چه خفیف باندك تغیّری که در هوی حادث شود در حرکت آید و حرکاتش از نظام خالی بود و اطمینان نفس مستلزم رضا بود، لاجرم «فاما من ثقلت موازینه . فهو فی عیشة راضیة». و اختلاف‌حرکات نفس از متابعت هوی باشد و هوی مؤدی بهاویه است، لاجرم " واما من خفت موازینه ، فأمه هاویة، وما ادریک ماهیه ، نار حامیة " . و نیز ابلیس را از آتش آفریده اند و آدم را ازخاك که « خلقتنی من نار وخلقته من طین ». و آتش خفیف است وخاك ثقیل . پس افعال ابلیس اقتضای خفت کند وافعال آدمی اقتضای ثقل ، چه « قل کل یعمل علی شاکلته ». بعضی گفته اند کلمهٔ « لا اله الا الله» میزانست، چه هر چند فرموده اند « کلمة خفیفة علی اللسان ثقیلة فی المیزان » . اما نسبت با بعضی‌مردم موزون و میزان هر دو یکی است و علامت آنکه این کلمه میزانست آنست که وجود در یک کفه دارد و عدم در

یک کفّه وحرف استثناء که روئی با عدم دارد و روئی با وجود بمثابهٔ شاهین است که هر دو کفّه با آن ایستاده و قائم است و این فاصل است میان مؤمن و کافر و بهشتی ودوزخی، «من قال لا اله الا الله دخل الجنة».

فصل یازدهم

در اشاره بطیّ آسمانها

کلام خدای تعالی دیگر است و کتاب خدای تعالی دیگر. کلام امری است و کتاب خلقی، « انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون » . و عالم امر از تضاد بلکه از تکثّر منزه است، « و ما امرنا الا واحدة » . اما عالم خلق مشتمل بر تضاد ترتبی است، و « لارطب و لا یابس الا فی کتاب مبین » . و همچنانکه کلام مشتمل بر آیاتست، « تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق» کتاب‌هم مشتمل برآیات است، «تلک آیات الکتاب‌المبین »؛ کلام چون متشخص شود کتاب باشد، همچنانکه امر چون امضا یابد فعل باشد، « کن فیکون » . پس صحیفهٔ وجود عالم خلق کتاب خداست جل جلاله وآیات او اعیان موجودات، « ان فی اختلاف اللیل والنهار و ما خلق الله فی‌السموات و الارض لایات لقوم‌یتقون». و این آیات در آن کتاب مثبت و مبین است تا خلق بمطالعهٔ آیات فعلی که در آن آفاق مثبت است واستماع آیات قولی که از انفس مبین است بحق‌رسند، « سنریهم ایاتنا فی‌الآفاق وفی‌انفسهم حتی یتبین‌لهم انه الحق ». و مردم تا در تحت زمان و مکان اند آیات بر وی میخوانند و باو میگویند و مینمایند یکی بعد از دیگری، وآن روزیست بعد از روزی که بروی میگذرد و حالی که بعد از حالی مشاهده میکند،

« و ذکرهم بایام‌الله ان فی ذلک لایات » بر مثال کسی که نامهٔ میخواند سطری بعد سطری و حرفی بعد از حرفی. پس چون نظر بصیرت او بکحل هدایت گشوده شود چنانکه اهل قیامت را گفته شد از عالم خلق بگذرد و بعالم امر برسد که مبدأش از آنجا بوده است بر همهٔ کتاب بیکبار مطلع شود ، مانند کسی که آن نامه مشتمل بر سطور و حروف بیکبار تادر پیچیده پیش او باشد ، « یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب، والسموات مطویات بیمینه»، نمیگوید بشماله تا دانند که اهل شمال را از طی آسمانها نصیبی نیست و اگر بخود قدرت مطالعهٔ آن نداشته باشد چون بر وی خوانند استماع نکند، حالش این بود که « بسمع آیات‌الله تتلی علیه ثم یصر مستکبراً کان لم یسمعها فبشره بعذاب الیم » و در سمع و بصر وکلام وکتاب اسرار بسیار است که ذکر آن در این مختصر ممکن نباشد.

فصل دوازدهم

در اشاره بنفخ صور و تبدیل زمین وآسمان

نفخه در قیامت دو نفخه است: اول از جهت اماتت، هر که پندارد که حیاتی دارد از اهل آسمانها و زمینها که اصحاب ظاهر تنزیل وباطن تأویل اند یا بمحسوس و معقول خود تأویلی کرده آید، « و نفخ فی الصور فصعق من فی‌السموات و من‌فی‌الارض الا من شاء الله » . و اماتت ایشان بکشف عواد مقالات و نشراداء دیانات ایشان باشد تا بمعاینه هستی خود و دانش و بینش خود بدانند و بحقیقت « انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون » متیقن شوند ، « و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا لایوقنون» . و نفخهٔ دویم از جهت احیای ایشان بود بعد ازاماتت و قیام از خواب جهالت ، « ثم نفخ فیه اخری فاذاهم قیام ینظرون » . و این قیام قیامت باشد و در قیامت بعث بود ، « ثم انکم یوم القیمة تبعثون » . پس ثواب و عقاب باشد و کسانی باشند که دنیا و آخرت ایشان متحد شده باشد ، « لو کشف‌الغطاء ما ازددت یقیناً » و بآن محتاج نباشند که گویند : « فکشفنا عنک غطاءك فبصرك الیوم حدید » ، پس عمل و ثواب ایشان هم یکی‌باشد « اعبدالله لا لرغبة و لا لرهبة بل انه اهل لان

یعبدوانی اهل لان اعبد » . پس ایشان را انتظار قیامت وبعث
و ثواب نباشد و غیر ایشان را در نشأهٔ ثانیه مکشوف کند که :
هستی ایشان نیستی بوده است و نیستی هستی، و ذات ایشان بی
ذاتی و بی ذاتی ایشان ذات ، و صفت ایشان بی صفتی و بی
صفتی ایشان صفت . پس ببینند که ظواهر چیز ها نه آنست که
ایشان آنرا بظاهر دانسته اند، و بواطن و حقایق نه آنکه ایشان
بواطن و حقیقت دانسته اند. و از ارتفاع حجب ظاهر و باطن بحقیقت
حقایق ذات و ذوات برسند . پس زمین نه آن زمین بود که در
نشأهٔ اولی آن را زمین میدانسته اند و آسمان نه آن آسمان بود
که « یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات وبرزوا لله الواحد
القهار » .

فصل سیزدهم

در اشاره بحالهائی که روز قیامت حادث شود و وقوف خلق بعرصات

آفتاب مفیض انوار کلی است در آفرینش این عالم ، وماه ازآن استفاضهٔ نور میکند و بر مادون خود افاضه میکند در وقت غیبت او . و کواکب مبادی فیضان انوار جزوی اند . پس چون نورالانوار مکشوف شود کواکب را وجودی نماند ، « و اذا الکواکب انتثرت » ؛ و ماه محو شود ، « و خسف القمر » ؛ و مستفیض بمفیض پیوندد ، « و جمع الشمس و القمر » و چون ذوالنور و نور یکی شود نه از افاضه اثری ماند و نه از استفاضه ، « اذا الشمس کورت . لایرون فیها شمساً و لا زمهریرا» . جبال را که سبب اعوجاج طرق وصول‌استو مقتضی مقاساة تعب سلوك است باول « کالعهن المنفوش » کنند ، و بآخر بکلی نسف « و یسئلونك عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا ، فیذرها قاعاً صفصفاً ، لاتری فیها عوجاً و لاامتاً » ، یعنی تشبیه و تنزیه . و بحار را که عبور از آن جز بواسطهٔ کشتیها که رساننده‌استبساحل نجات واستدلال بثواقب کواکب متعذر باشد از میان برگیرند ؛ « و اذا البحار سجرت » تا بحر و بر ، و شیب و بالا ، و آسمان و زمین یکسان شوند و خلایق‌درعرصات قیامت ظاهر شوند ، « فاذاهم بالساهرة » . اهل برازخ را حجب کثیف و رقیق از پیش بردارند ، « و اذا القبور

بعثرت » ؛ و در مواقف کشف اسرار بدارند ، « وقفوهم انهم مسئولون » . آنها که از حبس برزخ خلاص یابند روی ببارگاه ربوبیت نهند ، « فاذاهم من الاجداث الی ربهم ینسلون ». سموم و انیاب و اظفار و قرون از هوام و سباع و انعام بازستانند تا سورت اطراف تضاد شکسته شود ، « یؤخذ السم من الصل و الناب من الذئب والقرن من الکبش » « لا یرون فیها شمساً و لا زمهریراً » . و مرگ را که بهر دو طرف تضاد سبب هلاك خلق بود بر صورت کبش املح میان بهشت و دوزخ بکشند تا بمرگ مرگ که نیستی نیستی باشد هستی مطلق که حیات ابدی باشد عیان شود .و دوزخ را بر صورت اشتری بعرصات آرند، « و جیء یومئذ بجهنم » تا اهل عیان او را مشاهده کنند، « و برزت الجحیم لمن یری »، و از هول مشاهدهٔ او اجزای آفرینش بر نیستی خود اطلاع یابند، « فشرد شردة لولا ان حسبهاالله لاحترقت السموات و الارض » .(۱)

---

۱ ــ در چاپ سنگی ۱۳۱۴ ق . تهران قسمت زیر اضافه شده است که در نسخه ـ های خطی دیده نمیشود :

روی عن الصادق علیه السلام . قال فی قوله تعالی و جیء یومئذ بجهنم اذا کان یوم القیمة یقاد جهنم علی صورة جمل بسبعین الف زمام فی ید سبعین الف ملک الی ان یطلع علیها الخلائق فشرد شردة لولا ان حسبها الله لاحترقت السموات و الارض .

فصل چهاردهم

در اشاره بدرهای بهشت و دوزخ

مشاعر حیوانی که بآن اجزای عالم ملك ادراك كنند هفت است : پنج ظاهر و آن حواس خمسه است ، و دو باطن و آن خیال و وهم است که یکی مدرك صور و یکی مدرك معانی‌است. چه مفکره و حافظه و ذاکره از مشاعر نیستند ، بل اعوان ایشانند وهرنفس که متابعت هوی کند و عقل رادرمتابعت‌هوی‌مسخر گرداند ، «ارایت من‌اتخذ الهه هویه» ؛ هریکی ازین مشاعر سببی باشند ازاسباب هلاك او ، « و اضله الله علی علم » . تا حالش آن بود که « فاما من طغی و اثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی المأوی » . پس هر یکی از ین مشاعر بمثابت دری اند از درهای دوزخ ، « لهاسبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم » واگر عقل که مدرك عالم ملکوتست و رئیس آن همه مشاعر است رئیس مطاع باشد و نفس را از هوای او منع کند تا بهر یکی از مشاعر آیتی از کتاب الهی را از عالم امری که ادراکش بآن مشعر خاص باشد بتقدیم رساند و بعقل نیز استماع آیات کلام الهی را از عالم خلقی تلقی کند بخلاف آنقوم که « لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر » .این مشاعر هشتگانه که عقل با

هفت حس مدرک که مذکور شد باشد بمثابت درهای بهشت

باشد،» و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة

هی المأوی ».

فصل پانزدهم

در اشاره بزبانیهٔ دوزخ

مدبران امور در برازخ علوی که « و السابحات سبحاً فالسابقات سبقاً فالمدبرات امراً » اشاره باحوال ایشانست ، هفت سیاره اند که در دوازده برج سیر میکنند و مجموع هفت و دوازده نوزده بود ،و مباشران امور در برازخ سفلی هم نوزده اند . هفت مبدأ قوای نباتی است : سه اصول و چهار فروع ؛ و دوازده مبدأ قوای حیوانی : ده مبدأ احساس که از آن جمله پنج ظاهر است و پنج باطن ، و دو مبدأ تحریک که یکی قوت جاذبه است ویکی قوت دافعه و مجموع نوزده باشد . پس مردم مادام که درسجن دنیا محبوس است اسیر تأثیر آن نوزده کارکن علوی و نوزده کارکن سفلی اند ، و اگر از ین منزل بگذرد لامحاله « کما تعیشون تموتون وکما تموتون تبعثون » . پس چون از سجن بسجین رسد او را مالك جهنم باین نوزده زبانیه که از آثار تعلق یکی از آن دو نوزده چنانکه گفته شد باو پیوسته باشد معذب دارند ،« علیها تسعة عشر »،مگر که بر صراط مستقیم که « و ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله » بگذرد تا بنور هدایت هادی قیامت بدارالسلام رسد و ازین

نوزده زبانیه خلاص یابد ، "ضرب الله مثلا رجلا فیه شرکاء متشاکسون و رجلا سلما لرجل هل یستویان مثلا الحمد لله بل اکثرهم لایعلمون ".

فصل شانزدهم

در اشاره بجویهای بهشت و آنچه در دوزخ بازاء آن بود

آب مادهٔ حیات کافهٔ اصناف نباتات و حیوانات است ، « و جعلنا من الماء کل شیء حی » ، مانند مواعظ و نصایحی که عموم مردم را بآن انتقاع باشد ولکن بعضی از آن اجاج است، و بعضی آسن ،وبعضی غیر آسن . و بهترین غیر آسن است .

وشیر باعث تربیت اصناف حیوانات است و از آب خاصتر- است .چه نباتات و بعضی حیوانات را از آن نصیب نباشد و خاص غذای بعضی حیوانات بود در ایام طفولیت، مانند مبادی و ظواهر علوم که سبب ارشاد مبتدیان باشد . و از آن نیز بعضی مستحیل و بعضی متغیّر ، و بعضی غیر متغیّر باشد. و بهترین غیرمتغیّر باشد .

و عسل از شیر خاصتر است که غذای بعضی حیوانات- است و سبب شفاء بعضی اصناف در بعضی احوال و موافق همه امزجه و احوال نیست ، مانند حقایق و غوامض علوم که انتفاع بدان خاص‌الخواص و محققان را باشد . و از آن نیز بعضی کدراست و بعضی متوسط ، وبعضی مصفی . و بهترین مصفی است. و خمر از عسل خاصتر است ، چه خاص بنوع انسان است . و از ایشان ببعضی اصناف‌دربعضی احوال بر اهل‌دنیا حراست‌و ایشان‌را رجس،و بر اهل بهشت حلال و ایشان‌را طهور ؛ و ازآن بعضی موذی

و بعضی متوسط و بعضی ملذّ و بهترین ملذّ است و طهور. پس آب سبب خلاص است از تشنگی و شیر از نقصان و عسل از از بیماری و خمر از اندوه. و چون اهل بهشت اهل کمالند تمتع ایشان عامست این چهار را بوجه اتم از آن؛ چه آنچه ناقص را بدان انتفاع بود کامل را نیز انتفاع بود ولا ینعکس «مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر اسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر لذة للشاربین و انهار من عسل مصفی ولهم فیها من کل الثمرات». اما ثمرات اهل بهشت در نظر اهل دنیا متشابه نماید، زیرا که آنجا حق وباطل متشابه نماید فکیف آنچه در تحت هر یکی باشد، «و أتوا به متشابها» و در دوزخ بازاء این هر چهار نهر حمیم و غسلین و قطران و مهل باشد «و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون».

فصل هفدهم

در اشاره بخازن بهشت و دوزخ و رسیدن مردم با فطرت اولی که در نشأۀ اولی بوده است

درنشأۀ اولی به ابتدا مردم را وجود داده اند ، پس آگاهی ، پس قدرت ، پس اراده . چه در اول یک چندی موجود بودند در صورت سلاله و نطفه و علقه و مضغه و عظام و لحم تا بعد از آن زنده و خبر دار شدند ، « هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً » . و یک چندی زنده بود تا قوۀ حرکت و بطش در او ظهور کرد . و یک چندی متحرک بود تا قوۀ تمیز میان نافع و ضارّ در او به فعل آمد و بعد ازین قوتها مرید نافع و کاره ضارّ گشت . و چون معاد عود است بفطرۀ اولی می بایست که این صفات در او منتفی شود بر عکس این ترتیب. پس اول باید ارادت او در ارادت واحد مطلق که موجد کل است مستغرق و منتفی شود چنانکه او را هیچ ارادت نماند . و چون وجود کل تابع ارادت واحد مطلق است تعالی ذکره پس هر چه آید مطابق ارادت او باشد و این درجه رضاست و صاحب این درجه همیشه در بهشت بود ، « لهم ما یشاؤن فیها و لدینا مزید » و باین سبب خازن بهشت را رضوان گویند ، چه نابابن مقام نرسد از نعیم بهشت لذت نیابد « و رضوان من الله اکبر ».

و بعد از آن باید که قدرتش در قدرت او تعالی منتفی شود تا قدرت خود را بهیچ مغایر قدرت او نداند و آن را مرتبهٔ توکل خوانند ، « و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدراً » . و بعد از آن باید که علمش در علم او تعالی منتفی شود تا بخودی خود هیچ نداند و این مرتبه را تسلیم خوانند ، « و یسلموا تسلیما » . و بعد از آن باید که وجودش در وجود او منتفی شود تا بخودی خود هیچ نباشد و این مقام اهل وحدتست ، « اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین » و اگر سالک این طریق نسپرد و بر حسب ارادهٔ خود رود ارادت او هواهای مختلف مخالف حق اقتضا کند ، « و لو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات و الارض ومن فیهن » ، پس از هوای خود ممنوع نشود ، « و حیل بینهم و بین ما یشتهون » درسخط خدای تعالی افتد ، « أفمن اتبع رضوان الله کمن باء بسخط من الله » و هوی او را بهاویه رساند تا باغلال و سلاسل نامرادی کل مغلول و مقید گردد و نامرادی وصف ممالیک است و باین سبب خازن هاویه را مالک خوانند و بعد از این بازاء درجهٔ توکل درکهٔ خذلان بود ، « و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده » . و بازاء درجهٔ تسلیم درکهٔ هوان بود . « و من یهن الله فما له من مکرم » . و بازاء درجهٔ وحدت درکهٔ لعنت « اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون » ، تا همچنانکه انتفاء

قدرت و علم و وجود طایفهٔ اول اقتضای قدرت نا متناهی وعلم ذاتی و هستی جاودانی کرد، « و ذلک الفوز العظیم » استعداد، این قوم باین صفات اقتضای عجز نامتناهی و جهل کلی ونیستی همیشگی کند ، «ذلک الخزی العظیم» .

فصل هیجدهم

در اشاره بدرخت طوبی و درخت زقوم

علم و قدرت و ارادت که مبادی ایجاد افعال اند خلق را سه صفت مختلف است وخدای تعالی را هرسه یکی ، اما باعتبارات مختلف که به نسبت با عقول خلق باشد سه نماید . وجود در ضمایر ما که نسبتی با عالَم امر دارد اگر تصور صور معقول یا محسوس کنیم آنصورت ازآنروی که تصورکرده ایم معلوم ماست و ما بآن عالم باشیم، واز آنروی که ایجادش کرده ایم مقدور ماست و ما بر آن قادر باشیم، و از آنروی که ما بخواستیم متصور شد مراد ماست و ما بر آن مرید باشیم، پس معلوم و مقدور و مراد ما هر سه یکی باشد . در اینصورت علم وقدرت وارادت متحد شود . همچنین جملگی موجودات بنسبت با علم و قدرت و ارادت او تعالی همین حکم دارد . پس هر سه صفت او را متحد شود بلکه واحد بود . و کسی که او عالم بود و بقدرت او قادر و بارادت او مرید، چنانکه در حال اهل بهشت گفتیم وچنانکه در خبر آمده است « کنت سمعه الذی بی یسمع و بصره الذی بی یبصر » حکمش همین بود، « اطعنی اجعلك مثلی و لیس کمثلی شیء » . پس هرچه ارادت او بآن تعلق گیرد هم در حال موجود

شود یعنی تمنی و وجدانش یکی بود . و این معنی مثل درخت
طوبی است در بهشت که هر چه بهشتیان آرزو کنند آرزوی
ایشان دفعة واحدة بر آن درخت طوبی حاصل باشد و در پیش ایشان
حاضر آید ، « طوبی لهم و حسن مآب » . و بازاء این حال کسانی
را که این سه صفت اقتضاء تکثر کند بحسب هر یکی نوعی
از ناکاسی و عذاب تولد کند ، « انطلقوا الی ظل ذی ثلث شعب
لاظلیل و لا یغنی من اللهب » . پس بجای درخت طوبی ایشان
را درخت زقوم باشد ، « انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم طلعها
کانه رؤس الشیاطین » . طلع ابتداء وجود تخم است که سبب
انبات درخت باشد ، و رؤس الشاطین اهوای مردیه ، « ان الشیاطین
لتجری من ابن آدم مجری الدم فی العروق » و رؤس ایشان
مبادی اهوای انفس باشد . پس مبدأ هوای نفس مبدأ انبات
این درخت است و منشأ اهل هاویه .

فصل نوزدهم

در اشاره بحور عین

چون دیدهٔ بصیرت مرد موقن بکحل توفیق گشاده شود و ابراهیم‌وار بر مطالعهٔ ملکوت هردو کون قادر شود ، « وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیکون من الموقنین » واردان حضرت عزت را که از پردهٔ غیب ظهور میکنند و در یک ذره از ذرات کاینات خویشتن را بواسطهٔ نور تجلی جلوه میدهند مشاهده می‌کنند و لا محاله چنانکه گفته آمد هر یکی به نیکوترین صورتی از صور مخلوقات ممتل شوند ، مانند آنچه درقصهٔ مریم آمده است که « فتمثل لها بشراً سویاً » . و چون تمتع از آن مشاهده جز بفیضان اثری از عالم وحدت که مقتضی‌ازدواج ذات و صورت باشد با یکدیگر به وجهی که مفضی باتحاد بود صورت نبندد، پس با هریکی از آن صور که بمنزلهٔ یکی از آن حوران بهشت باشد از این ازدواج حاصل گردد ، « و زوجناهم بحور عین » . و بآن سبب که چهرهٔ این پردگیان از دیدهٔ اغیار و اهل تضاد مصون است ، « حور مقصورات فی الخیام » باشند . و بحکم آنکه نامحرمان عالم تکثّر را چه آنقوم که بظاهر عالم ملک بازمانده اند و چه آنقوم که بباطن عالم ملکوت محجوب شده وصل ایشان نا ممکن است ، « لم یطمثهن انس قبلهم

و لا جان » باشند و به سبب آنکه معاودت آن حالت هر نوبت

موجب التذاذی بود زیادت از نوبت اولی مانند محبوبی مفقود که

بعد از مقاسات طلب باز یافته شود بکارت و عزابت آن لذات هر

نوبت متجدد شود .

فصل بیستم

در اشاره بثواب و عقاب و عدل او

ثواب از فضل خداست و عقاب از عدل او ، بدین سبب « من جاء بالحسنة فله خیرمنها و من جاء بالسیئة فلایجزی‌الذین عملوا السیئات الا ما کانوا یعملون » ، و همچنین « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها » ، و در موضع دیگر: « مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی‌کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء » . اما قومی هستندکه از حیز فضل اند ، « یبدل الله سیئاتهم حسنات » و بازاء ایشان آنها که « حبطت اعمالهم » . و قومی هستندکه از حیز عدلند ، « فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرة شراً یره» ، و بازاء ایشان آنهائی که لاجرم « انهم فی‌الا خرة هم الاخسرون » درشأن ایشان است . و همچنین قومی را « یؤتکم کفلین من رحمته » و قومی را « سنعذبهم مرتین » و قومی را در ثواب « یضاعف لهم و لهم اجرکریم » ،وقومی را « یضاعف لهم العذاب » . و این تفاوت بسبب تفاوتیست‌که در سیئات و حسنات باشد نسبت با هر قومی که « حسنات الابرار سیئات المقربین » . و از سیئهٔ‌آدم تا سیئهٔ ابلیس تفاوت بسیار است ،

در خبر است که « ضربة علی یوم الخندق توازی عمل الثقلین » . پس بالای همه ثوابها ثواب کسانی است که بحکم آن جهان خودی خود را در بازند، « وفوق کل بر برحتی یقتل الرجل فی سبیل الله » . همچنانکه بالای همه عقابها عقاب کسانی است که بحکم آنجهانی خودی خود را زیان کنند ، « الذین خسروا انفسهم » . آنها که اعمال ایشان با ثواب متحد است اهل فوز اکبراند ، « فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قرة أعین » ایشان راست، « ما لا عین رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر» ایشان از صواب منزه اند ؛ چه دنیا و آخرت برمرد خدا حرامست، « الدنیا حرام علی اهل الاخرة و الا خرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل الله » .

***

پس این است آنچه تحریرش درین وقت دست داد . انتظار ببندگانی که درین فصلها نظر کنند آنستکه دعای خیر دریغ ندارند و اصلاح بسهوهائی که قابل بصلاح باشد بجای آورند . الله ولی التوفیق سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمدلله رب العالمین .

غلطنامه

	نادرست	درست
ص ٥ س ٦	متابعات	متابعت
ص ٨ س آخر	الامر ،	الامر.
ص ٩ س ١	. و	» . و
ص ١٨ س ٥	ثلته	ثلثة
ص ٢٠ س ٢	الحزن.	. الحزن
ص ٢٠ س ١٨	« وان	و آن
ص ٢٠ س ١٩	برداً	« برداً
ص ٢٣ س ٩	معادات	معاورت
ص ٢٤ س ١٨	العذب	العذاب

انتشارات دانشگاه تهران

- وراثت (۱)	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
- A Strain Theory of Matter	» » محمود حسابی
- آراء فلاسفه در بارهٔ عادت	ترجمهٔ » برزو سپهری
- کالبدشناسی هنری	تألیف » نعمت‌الله کیهانی
- تاریخ بیهقی جلد دوم	بتصحیح سعید نفیسی
- بیماریهای دندان	تألیف دکتر محمود سیاسی
- بهداشت و بازرسی خوراکیها	» » سرهنگ شمس
- حماسه سرائی در ایران	» » ذبیح‌الله صفا
- مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی	» » محمد معین
- نقشه برداری جلد دوم	» مهندس حسن شمسی
- گیاه شناسی	» حسین گل گلاب
- اساس‌الاقتباس خواجه نصیرطوسی	بتصحیح مدرس رضوی
- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد اول	تألیف دکترحسن ستودهٔ تهرانی
- روش تجزیه	» » علی‌اکبر پریمن
- تاریخ افضل ـ بدایع الازمان فی وقایع کرمان	فراهم‌آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
- حقوق اساسی	تألیف‌دکتر قاسم زاده
- فقه و تجارت	» زین‌العابدین ذوالمجدین
- راهنمای دانشگاه	—
- مقررات دانشگاه	—
- درختان جنگلی ایران	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
- راهنمای دانشگاه بانگلیسی	—
- راهنمای دانشگاه بفرانسه	—
- Les Espaces Normaux	ألیف دکتر هشترودی
- موسیقی دورهٔ ساسانی	» مهدی برکشلی
- حماسه ملی ایران	ترجمهٔ بزرگ علوی
- زیست شناسی (۲) بحث در نظریهٔ لامارك	تألیف دکترعزت‌الله خبیری
- هندسه تحلیلی	» » علینقی وحدتی
- اصول گداز و استخراج فلزات جلد اول	تألیف‌دکتر یگانه حایری
- اصول گداز و استخراج فلزات » دوم	» » »
- اصول گداز و استخراج فلزات » سوم	» » »
- ریاضیات در شیمی	» » هورفر
- جنگل شناسی جلد اول	» مرحوم مهندس کریم ساعی
- اصول آموزش و پرورش	نگارش‌دکتر محمد باقر هوشیار
- فیزیولژی گیاهی جلداول	» » اسمعیل زاهدی

۳۵- جبر و آنالیز	نگارش دکتر محمدعلی مجتهدی
۳۶- گزارش سفر هند	» » غلامحسین صدیقی
۳۷- تحقیق انتقادی در عروض فارسی	» » پرویز ناتل خانلری
۳۸- تاریخ صنایع ایران - ظروف سفالین	» » مهدی بهرامی
۳۹- واژه نامه طبری	» » صادق کیا
۴۰- تاریخ صنایع اروپا درقرون وسطی	» عیسی بهنام
۴۱- تاریخ اسلام	» دکتر فیاض
۴۲- جانورشناسی عمومی	» » فاطمی
۴۳- Les Connexions Normales	» » هشترودی
۴۴- کالبد شناسی توصیفی (۱) - استخوان‌شناسی	» دکتر امیراعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی - دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیك نفس - دکتر نائینی
۴۵- روان‌شناسی کودك	نگارش دکتر مهدی جلالی
۴۶- اصول شیمی پزشکی	» » آ . وارتانی
۴۷- ترجمه وشرح تبصرهٔ علامه جلداول	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۴۸- اکوستیك « صوت » (۱) ارتعاشات - سرعت	» دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگی
۴۹- انگل شناسی	» » ناصر انصاری
۵۰- نظریه توابع متغیر مختلط	» » افضلی‌پور
۵۱- هندسه ترسیمی و هندسه رقومی	» احمد بیرشك
۵۲- درس اللغة والادب (۱)	» دکتر محمدی
۵۳- جانور شناسی سیستماتیك	» » آزرم
۵۴- پزشکی عملی	» » نجم‌آبادی
۵۵- روش تهیه موادآلی	» » صفوی گلپایگانی
۵۶- مامائی	» » آهی
۵۷- فیزیولژی گیاهی جلددوم	» » زاهدی
۵۸- فلسفه آموزش و پرورش	» دکتر فتح‌الله امیرهوشمند
۵۹- شیمی تجزیه	» » علی‌اکبر پریمن
۶۰- شیمی‌عمومی	» مهندس سعیدی
۶۱- امیل	ترجمهٔ مرحوم غلامحسین زیرك‌زاده
۶۲- اصول علم‌اقتصاد	تألیف دکتر محمود کیهان
۶۳- مقاومت مصالح	» مهندس گوهریان
۶۴- کشت گیاه حشره کش پیرتر	» مهندس میردامادی
۶۵- آسیب شناسی	» دکتر آرمین
۶۶- مکانیك فیزیك	» « کمال جناب
۶۷- کالبدشناسی توصیفی (۲) - مفصل شناسی	تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی - دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیك نفس
۶۸- درمانشناسی جلد اول	تألیف دکتر عطائی
۶۹- درمانشناسی » دوم	» » »
۷۰- گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۷۱- شیمی آنالیتیك	» دکتر گاگیك
۷۲- اقتصادجلداول	» » علی‌اصغر پورهمایون

۷۳ـ دیوان سیدحسن غزنوی	بتصحیح مدرس رضوی
۷۴ـ راهنمای دانشگاه	—
۷۵ـ اقتصاد اجتماعی	تألیف دکتر شیدفر
۷۶ـ تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم	« « حسن ستوده تهرانی
۷۷ـ زیبا شناسی	« علینقی وزیری
۷۸ـ تئوری سنتیك گازها	« دکتر روشن
۷۹ـ کارآموزی داروسازی	« « جنیدی
۸۰ـ قوانین دامپزشکی	« « میمندی‌نژاد
۸۱ـ جنگل‌شناسی جلد دوم	« مرحوم مهندس ساعی
۸۲ـ استقلال آمریکا	« دکترمجیر شیبانی
۸۳ـ کنجکاویهای علمی و ادبی	—
۸۴ـ ادوار فقه	« محمود شهابی
۸۵ـ دینامیك گازها	« دکتر غفاری
۸۶ـ آئین دادرسی دراسلام	« محمد سنگلجی
۸۷ـ ادبیات فرانسه	« دکترسپهبدی
۸۸ـ از سربن تا یونسکو ـ دو ماه در پارس	« « علی‌اکبرسیاسی
۸۹ـ حقوق تطبیقی	« « حسن افشار
۹۰ـ میکروب‌شناسی جلد اول	تألیف دکترسهراب ـ دکترمیردامادی
۹۱ـ میزراه جلد اول	« « حسین گلژی
۹۲ـ « « دوم	« « « «
۹۳ـ کالبد شکافی (تشریح عملی دست‌وپا)	« « نعمت‌الله کیهانی
۹۴ـ ترجمه وشرح تبصره علامه جلد دوم	« زین‌العابدین ذوالمجدین
۹۵ـ کالبد شناسی توصیفی (۳) ـ عضله شناسی	« دکترامیراعلم ـ دکترحکیم دکتر کیهانی ـ دکتر نجم‌آبادی ـ دکتر نیك‌نفس
۹۶ـ « « (۴) ـ رگ شناسی	« « « «
۹۷ـ بیماریهای گوش وحلق و بینی جلداول	تألیف دکترجمشیداعلم
۹۸ـ هندسهٔ تحلیلی	« « کامکار پارسی
۹۹ـ جبر و آنالیز	« « « «
۱۰۰ـ تفوق و برتری اسپانیا (۱۵۵۹ـ۱۶۶۰)	« « بیانی
۱۰۱ـ کالبدشناسی توصیفی ـ استخوان‌شناسی اسب	« « میر بابائی
۱۰۲ـ تاریخ عقاید سیاسی	« « محسن عزیزی
۱۰۳ـ آزمایش و تصفیه آبها	نگارش دکتر محمد جواد جنیدی
۱۰۴ـ هشت مقاله تاریخی وادبی	« نصرالله فلسفی
۱۰۵ـ فیه مافیه	« بدیع‌الزمان فروزانفر
۱۰۶ـ جغرافیای اقتصادی جلد اول	« دکتر محسن عزیزی
۱۰۷ـ الکتریسیته وموارد استعمال آن	« مهندس عبدالله ریاضی
۱۰۸ـ مبادلات انرژی درگیاه	« دکتراسمعیل زاهدی
۱۰۹ـ تلخیص‌البیان عن‌مجازات‌القران	« سید محمد باقر سبزواری
۱۱۰ـ دو رساله ـ وضع الفاظ و قاعده لاضرر	« محمود شهابی
۱۱۱ـ شیمی آلی جلداول تئوری واصول کلی	« دکتر عابدی
۱۱۲ـ شیمی آلی «ارگانیك» جلداول	« « شیخ

عنوان	مؤلف
۱۱۳ـ حکمت الهی عام و خاص	نگارش مهدی قمشهٔ
۱۱۴ـ امراض حلق و بینی و حنجره	» دکتر علیم مروستی
۱۱۵ـ آنالیز ریاضی	» » منوچهر وصال
۱۱۶ـ هندسه تحلیلی	» » احمد عقیلی
۱۱۷ـ شکسته بندی جلد دوم	» » امیر کیا
۱۱۸ـ باغبانی (۱) باغبانی عمومی	» مهندس شیبانی
۱۱۹ـ اساس التوحید	» مهدی آشتیانی
۱۲۰ـ فیزیک پزشکی	» دکتر فرهاد
۱۲۱ـ اکوستیک «صوت» (۲) مشخصات صوت - لوله - تار	» » اسمعیل بیگی
۱۲۲ـ جراحی فوری اطفال	» » مرعشی
۱۲۳ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)	» علینقی منزوی تهرانی
۱۲۴ـ چشم پزشکی جلداول	» دکتر ضرابی
۱۲۵ـ شیمی فیزیک	» » بازرگان
۱۲۶ـ بیماریهای گیاه	» » خبیری
۱۲۷ـ بحث در مسائل پرورش اخلاقی	» » سپهری
۱۲۸ـ اصول عقاید و کرائم اخلاق	» زین العابدین ذوالمجدین
۱۲۹ـ تاریخ کشاورزی	» دکتر تقی بهرامی
۱۳۰ـ کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن	» » حکیم و دکتر گنج بخش
۱۳۱ـ امراض واگیر دام	» » رستگار
۱۳۲ـ درس اللغة و الادب (۲)	» » محمدی
۱۳۳ـ واژه نامه گرگانی	» » صادق کیا
۱۳۴ـ تک یاخته شناسی	» » عزیز رفیعی
۱۳۵ـ حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)	» » قاسم زاده
۱۳۶ـ عضله و زیبائی پلاستیک	» » کیهانی
۱۳۷ـ طیف جذبی و اشعه ایکس	» » فاضل زندی
۱۳۸ـ مصنفات افضل الدین کاشانی	» » مینوی و یحیی مهدوی
۱۳۹ـ روانشناسی (از لحاظ تربیت)	» » علی اکبر سیاسی
۱۴۰ـ ترمودینامیک (۱)	» مهندس بازرگان
۱۴۱ـ بهداشت روستائی	نگارش دکتر زوین
۱۴۲ـ زمین شناسی	» » یدالله سحابی
۱۴۳ـ مکانیک عمومی	» » مجتبی ریاضی
۱۴۴ـ فیزیولوژی جلداول	» » کاتوزیان
۱۴۵ـ کالبدشناسی و فیزیولوژی	» » نصرالله نیک نفس
۱۴۶ـ تاریخ تمدن ساسانی جلداول	» سعید نفیسی
۱۴۷ـ کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول سلسله اعصاب محیطی	» دکتر امیراعلم ـ دکتر حکیم دکتر کیهانی ـ دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیک نفس
۱۴۸ـ کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم سلسله اعصاب مرکزی	» » » »
۱۴۹ـ کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه	» » » »
۱۵۰ـ هندسه عالی (گروه و هندسه)	تألیف دکتر اسدالله آل بویه
۱۵۱ـ اندام شناسی گیاهان	» » پارسا

عنوان	نگارش
۱۵۲- چشم پزشکی (۲)	نگارش دکتر ضرابی
۱۵۳- بهداشت شهری	« « اعتمادیان
۱۵۴- انشاء انگلیسی	« بازارگادی
۱۵۵- شیمی آلی (ارگانیك) (۲)	« دکتر شیخ
۱۵۶- آسیب شناسی (گانگلیون استلر)	« « آرمین
۱۵۷- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی	« « ذبیح‌الله صفا
۱۵۸- تفسیر خواجه عبدالله انصاری	بتصحیح علی‌اصغر حکمت
۱۵۹- حشره‌شناسی	تألیف جلال افشار
۱۶۰- نشانه‌شناسی (علم‌العلامات) جلد اول	« دکتر محمدحسین‌میمندی‌نژاد
۱۶۱- نشانه‌شناسی بیماریهای اعصاب	« « صادق صبا
۱۶۲- آسیب‌شناسی عملی	« « حسین رحمتیان
۱۶۳- احتمالات و آمار	« « مهدوی اردبیلی
۱۶۴- الکتریسته صنعتی	« « محمد مظفری زنگنه
۱۶۵- آئین دادرسی کیفری	« « محمدعلی هدایتی
۱۶۶- اقتصاد سال اول (چاپ‌دوم اصلاح‌شده)	« « علی‌اصغر پورهمایون
۱۶۷- فیزیك (تابش)	« « روشن
۱۶۸- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلددوم)	« علینقی منزوی
۱۶۹- « « « « « (جلدسوم-قسمت‌اول)	« محمدتقی دانشپژوه
۱۷۰- رساله بود و نمود	« محمودشهابی
۱۷۱- زندگانی شاه‌عباس اول	« نصرالله فلسفی
۱۷۲- تاریخ بیهقی (جلدسوم)	بتصحیح سعید نفیسی
۱۷۳- فهرست نشریات ابوعلی‌سینا بزبان فرانسه	« « «
۱۷۴- تاریخ مصر (جلداول)	تألیف احمد بهمنش
۱۷۵- آسیب‌شناسی آزردگی سیستم رتیکولوآندوتلیال	« دکتر آرمین
۱۷۶- نهضت‌ادبیات‌فرانسه دردوره رومانتیك	« مرحوم‌زیرك‌زاده
۱۷۷- فیزیولژی (طب عمومی)	نگارش‌دکتر مصباح
۱۷۸- خطوط لبه‌های جذبی (اشعه‌ایکس)	« « زندی
۱۷۹- تاریخ مصر (جلددوم)	« احمد بهمنش
۱۸۰- سیر فرهنك‌در ایران و مغرب‌زمین	« دکتر صدیق‌اعلم
۱۸۱- فهرست کتب اهدائی آقای‌مشکوة (جلدسوم-قسمت‌دوم)	« محمدتقی دانش‌پژوه
۱۸۲- اصول فن کتابداری	« دکترمحسن صبا
۱۸۳- رادیو الکتریسیته	« « رحیمی
۱۸۴- پیوره	« « محمود سیاسی
۱۸۵- چهار رساله	« محمد سنگلجی
۱۸۶- آسیب‌شناسی (جلددوم)	« دکتر آرمین
۱۸۷- یادداشت‌های‌مرحوم قزوینی	فراهم‌آورده‌آقای ایرج افشار
۱۸۸- استخوان شناسی مقایسه‌ای (جلددوم)	تألیف دکتر میربابائی
۱۸۹- جغرافیای‌عمومی (جلداول)	« « مستوفی
۱۹۰- بیماریهای واگیر (جلداول)	« « غلامعلی بینش‌ور
۱۹۱- بتن فولادی (جلد اول)	« مهندس خلیلی

عنوان	مؤلف
۱۹۲- حساب جامع و فاضل	نگارش دکتر مجتهدی
۱۹۳- ترجمهٔ مبدء و معاد	ترجمه آقای محمود شهابی
۱۹۴- تاریخ ادبیات روسی	تألیف « سعید نفیسی
۱۹۵- تاریخ تمدن ایران ساسانی (جلددوم)	« « « «
۱۹۶- درمان تراخم با الکتروکوآگولاسیون	« دکتر پرفسور شمس
۱۹۷- شیمی و فیزیك (جلداول)	« « توسلی
۱۹۸- فیزیولوژی عمومی	« « شیبانی
۱۹۹- داروسازی جالینوسی	« « مقدم
۲۰۰- علم العلامات نشانه شناسی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۰۱- استخوان شناسی (جلد اول)	« « نعمت اله کیهانی
۲۰۲- پیوره (جلد دوم)	« « محمود سیاسی
۲۰۳- علم النفس ابن سینا وتطبیق آن با روانشناسی جدید	« « علی اکبر سیاسی
۲۰۴- قواعد فقه	« آقای محمود شهابی
۲۰۵- تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران	« دکتر علی اکبر بینا
۲۰۶- فهرست مصنفات ابن سینا	« « مهدوی
۲۰۷- مخارج الحروف	تصحیح و ترجمهٔ دکتر پرویز ناتل خانلری
۲۰۸- عیون الحکمه	ازابن سینا ـ چاپ عکسی
۲۰۹- شیمی بیولوژی	تألیف دکتر مافی
۲۱۰- میکربشناسی (جلد دوم)	« آقایان دکتر سهراب ـ دکتر میردامادی
۲۱۱- حشرات زیان آور ایران	« مهندس عباس دواچی
۲۱۲- هواشناسی	« دکتر محمد منجمی
۲۱۳- حقوق مدنی	« « سیدحسن امامی
۲۱۴- ما خذ قصص و تمثیلات مثنوی	نگارش آقای فروزانفر
۲۱۵- مکانیك استدلالی	« پرفسور فاطمی
۲۱۶- ترمودینامیك (جلد دوم)	« مهندس بازرگان
۲۱۷- گروه بندی وانتقال خون	« دکتر یحیی پویا
۲۱۸- فیزیك ، ترمودینامیك (جلداول)	« « روشن
۲۱۹- روان پزشکی (جلدسوم)	« « میرسپاسی
۲۲۰- بیماریهای درونی (جلداول)	« « میمندی نژاد
۲۲۱- حالات عصبانی یا نورز	ترجمه « چهرازی
۲۲۲- کالبدشناسی توصیفی (۷) (دستگاه گوارش)	تألیف دکتر امیراعلم ـ دکتر حکیم دکتر کیهانی ـ دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیك نفس
۲۲۳- علم الاجتماع	تألیف دکتر مهدوی
۲۲۴- الهیات	« فاضل تونی
۲۲۵- هیدرولیك عمومی	« مهندس ریاضی
۲۲۶- شیمی عمومی معدنی فلزات (جلداول)	تألیف دکتر فضل الله شیروانی
۲۲۷- آسیب شناسی آزردگیهای سورنال « غده فوق کلیوی »	« « آرمین
۲۲۸- اصول الصرف	« علی اکبر شهابی
۲۲۹- سازمان فرهنگی ایران	تألیف دکتر علی کنی

شماره	عنوان	نگارنده
۲۳۰	فیزیك، ترمودینامیك (جلد دوم)	نگارش دکتر روشن
۲۳۱	راهنمای دانشگاه	—
۲۳۲	مجموعهٔ اصطلاحات علمی	—
۲۳۳	بهداشت غذائی (بهداشت نسل)	نگارش دکتر فضل‌الله صدیق
۲۳۴	جغرافیای کشاورزی ایران	« دکتر تقی بهرامی
۲۳۵	ترجمه‌النهایه باتصحیح ومقدمه (۱)	« آقای سید محمد سبزواری
۲۳۶	احتمالات و آمار ریاضی (۲)	« دکتر مهدوی اردبیلی
۲۳۷	اصول تشریح چوب	« مهندس رضا حجازی
۲۳۸	خون‌شناسی عملی (جلد اول)	« دکتر رحمتیان دکتر شمسا
۲۳۹	تاریخ ملل قدیم آسیای غربی	« « بهمنش
۲۴۰	شیمی تجزیه	« « شیروانی
۲۴۱	دانشگاهها و مدارس عالی امریکا	« «ضیاءالدین اسمعیل بیکی
۲۴۲	پانزده گفتار	« آقای مجتبی مینوی
۲۴۳	بیماریهای خون (جلد دوم)	« دکتر یحیی پویا
۲۴۴	اقتصاد کشاورزی	« « احمد هومن
۲۴۵	علم‌العلامات (جلد سوم)	« « میمندی نژاد
۲۴۶	بتن آرمه (۲)	« آقای مهندس خلیلی
۲۴۷	هندسهٔ دیفرانسیل	« دکتر بهفروز
۲۴۸	فیزیولژی گل ورده بندی تك لپه ایها	« « زاهدی
۲۴۹	تاریخ زندیه	« « هادی هدایتی
۲۵۰	ترجمه‌النهایه باتصحیح ومقدمه (۲)	« آقای سبزواری
۲۵۱	حقوق مدنی (۲)	نگارش دکتر امامی
۲۵۲	دفتر دانش وادب (جزء دوم)	—
۲۵۳	یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)	« ایرج افشار
۲۵۴	تفوق و برتری اسپانیا	« دکتر خانبابا بیانی
۲۵۵	تیره شناسی (جلد اول)	« « احمد پارسا
۲۵۶	کالبد شناسی توصیفی (۸) دستگاه ادرار وتناسل ـ پردهٔ صفاق	تألیف دکتر امیر اعلم ـ دکتر حکیم ـ دکتر کیهانی دکتر نجم‌آبادی ـ دکتر نیك نفس
۲۵۷	حل مسائل هندسه تحلیلی	نگارش دکتر علینقی وحدتی
۲۵۸	کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه‌ای)	« « میر بابائی
۲۵۹	اصول ساختمان ومحاسبه ماشینهای برق	« مهندس احمد رضوی
۲۶۰	بیماریهای خون ولنف (بررسی بالینی وآسیب شناسی)	« دکتر رحمتیان
۲۶۱	سرطان‌شناسی (جلد اول)	« « آرمین
۲۶۲	شکسته بندی (جلد سوم)	« « امیر کیا
۲۶۳	بیماریهای واگیر (جلد دوم)	« « بینش‌ور
۲۶۴	انگل‌شناسی (بندپائیان)	« « عزیز رفیعی
۲۶۵	بیماریهای درونی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۶۶	دامپروری عمومی (جلد اول)	« « بهرامی
۲۶۷	فیزیولوژی (جلد دوم)	« « علی کاتوزیان
۲۶۸	شعر فارسی (درعهد شاهرخ)	« « یارشاطر

عنوان	نگارنده
۲۶۹- فن انگشت‌نگاری (جلد اول و دوم)	نگارش ناصرقلی رادسر
۲۷۰- منطق التلویحات	« دکتر فیاض
۲۷۱- حقوق جنائی	« « عبدالحسین علی‌آبا
۲۷۲- سمیولوژی اعصاب	« « چهرازی
۲۷۳- کالبد شناسی توصیفی (۹) (دستگاه تولید صوت وتنفس)	تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی - دکتر نیك نفس
۲۷۴- اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی	نگارش دکتر محسن صبا
۲۷۵- گزارش کنفرانس اتمی ژنو	« « جناب- دکتر بازرگ
۲۷۶- امکان آلوده کردن آبهای مشروب	نگارش دکتر حسین سهراب - دکتر میمندی‌نژا
۲۷۷- مدخل منطق صورت	نگارش دکتر غلامحسین مصاحب
۲۷۸- ویروسها	« « فرج‌الله شفا
۲۷۹- تالفیت‌ها (آلکها)	« « عزت‌الله خبیری
۲۸۰- گیاه‌شناسی سیستماتیك	« « محمد درویش
۲۸۱- تیره‌شناسی (جلد دوم)	« « پارسا
۲۸۲- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی	« مدرس رضوی
۲۸۳- احادیث مثنوی	« آقای فروزانفر
۲۸۴- قواعد النحو	« قاسم تویسرکانی
۲۸۵- آزمایشهای فیزیك	« دکتر محمدباقر محمودیان
۲۸۶- پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی	« « محمود نجم‌آبادی
۲۸۷- بیماریهای خون (جلد سوم)	« « یحیی پویا
۲۸۸- جنین شناسی (رویان‌شناسی) جلد اول	« « احمد شفائی
۲۸۹- مکانیك فیزیك (اندازه گیری مکانیك نقطه مادی و فرضیه نسبی) (چاپ دوم)	« « کمال‌الدین جناب
۲۹۰- بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه)	« « محمدتقی قوامیان
۲۹۱- اکوستیك (صوت) چاپ دوم	« « ضیاءالدین اسماعیل بیگی
۲۹۲- چهار مقاله	بتصحیح « محمد معین
۲۹۳- داریوش یکم (پادشاه پارسها)	نگارش « منشی‌زاده
۲۹۴- کالبدشکافی تشریح عملی سر و گردن- سلسلهٔ اعصاب مرکزی	« « نعمت‌الله کیهانی
۲۹۵ - درس اللغة والادب (۱) چاپ دوم	« « محمد محمدی
۲۹۶- سه گفتار خواجه طوسی	بکوشش محمدتقی دانش پژوه
۲۹۷ - Sur les espaces de Riement	نگارش دکتر هشترودی
۲۹۸ - فصول خواجه طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۹ - فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش سوم	نگارش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۰ - الرسالة المعینیة	« « «